تربیت فلسفی کودک

حسین عطایی*

چکیده

آن زمان که افلاطون در *جمهور* و *نوامیس*، مبانی جامعهٔ آرمانی را توصیف میکرد، بر این مسئله تأکید داشت که تربیت افراد جامعه باید از همان کودکی آغاز شود. توجه به کودکان از پیدایش فلسفه با آن همراه بود و تا دوران معاصر نیز ادامه داشته است. این امتداد ما را به این اندیشه وامیدارد که چرا تربیت کودک دغدغهٔ فلاسفه بوده است؟ آیا بحث تربیت کودک پیرو فلسفهٔ اخلاق است و همان اصول و فروعی که در تربیت یک فرد بالغ رعایت میشود را باید دربارهٔ کودک نیز در نظر گرفت؟ یا تربیت کودک اصول و فروع ویژهٔ خود را دارد؟ این مقاله تلاش میکند با تکیه بر اندیشهٔ اسلامی ـ ایرانی نشان دهد که ضرورت توجه فلسفی به تربیت کودکان چیست؟ آیا اساساً ما در کنار تربیت دینی به تربیت فلسفی نیز نیاز داریم؟ دیگر اینکه، اصول تربیت فلسفی کدام است؟ اگر بخواهیم چشم‌اندازی به والدین ارائه دهیم، چه اصول و جزئیاتی خواهد داشت؟ طبیعی است که پیش از همهٔ اینها باید به خود مفهوم تربیت پرداخته شود.

کلیدواژگان: جامعهٔ آرمانی، تربیت کودک، فلسفهٔ اخلاق، تربیت دینی، تربیت فلسفی.

مقدمه

هر چند امروزه اصل مسئلهٔ فرزندآوری تبدیل به معضلی فلسفی، دست‌کم نزد برخی شده است، اما همچنان میل به تناسل و تحمل کردن بار مشقتهای مادی و ذهنی بچه‌دار شدن در میان عدهٔ زیادی از مردم وجود دارد. هر انسانی آرزوی امتداد یافتن و عمر بینهایت دارد و بنظر علت این علاقهٔ طبیعی و فطری انسان به داشتن فرزند را میتوان در همین چارچوب تبیین کرد. انسانها فرزندانشان را امتداد خود میدانند. تصور فرزند داشتن جهانی متفاوت از گذشته را پیش روی انسان قرار میدهد؛ گویی خود را در موقعیتی فراتر از آنچه هست میبینند چرا که از مخلوق به خالق تبدیل شده است. اعمال جسمی که به فرزندآوری منجر میشوند با اعمالی که بدون قصد فرزندآوری انجام میشوند، تفاوتی ندارند، بنابرین این لذت و تمنا را باید در بُعدی غیرجسمانی جای داد. طبیعتاً نتایجی با نیات غیرجسمانی، ملزوماتی غیرجسمانی نیز بدنبال خواهد داشت. این نقطه، همانجایی است که میتوان از آن بعنوان تربیت یاد کرد. ما هیچگاه نمیگوییم که فلان حیوان فرزند خود را خوب تربیت کرده و از این جالبتر، بعید است که با دیدن کارهای حیوانی که با برداشتهای معمول ما متفاوت باشد، بگوییم پدر و مادرش او را بد تربیت کرده‌اند! اما همینکه در عرصهٔ انسانیت قدم میگذاریم حتی نابجاترین مسائل را به مسئلهٔ تربیت ربط میدهیم. بنابرین آنچه ما از تربیت معنا میکنیم، امری کاملاً انسانی است.

ممکن است پرسیده شود بسیاری از حیوانات میتوانند تغییر رفتار دهند و با آموزشهایی خاصی میتوان آنها را به انجام دادن یا انجام ندادن برخی از رفتارها تشویق کرد. در پاسخ میتوان گفت گذشته از لزوم توجه به توجیهات زیستی مانند شرطی شدن در مورد حیوانات، باید افق دید را در همان نقطهٔ اساسی تفاوت ذاتی انسان و دیگر موجودات متمرکز کرد. این نقطهٔ اساسی به تعداد فیلسوفان و مکاتب فلسفی، متفاوت است. ما در اینجا در مقام بیان هیچ یک نیستیم بلکه صرفاً بر این اصل موضوعه تأکید داریم که «تربیت ویژهٔ انسان است».

اولین چیزی که والدین پس از برطرف کردن نیازهای جسمی کودک، به آن توجه دارند، تربیت کودک است؛ آنها تربیت کودک را وظیفهٔ خود میدانند. اما ریشهٔ این احساس وظیفه کجاست؟ آیا عقل حکم میکند که چون فرزندی را به دنیا آوردیم باید به تربیت او نیز اهتمام بورزیم؟ آیا میتوان به این مسئله عنوانی دینی داد و گفت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۰ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۰/۵/۲۰

* دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد فلسفهٔ غرب؛ inasadra67@gmail.com

تربیت وظیفه‌یی شرعی بر ذمهٔ والدین است؟ یا اینکه این احساس صرفاً عرفی اجتماعی است و دلیل خاصی ندارد؟ بنظر میرسد این مسئله مانند بسیاری از مسائل حیاتی زندگی انسان، دارای پاسخی همه شمول است، یعنی ضرورت تربیت هم ریشه در عرف اجتماعی دارد و هم عقل سلیم به آن حکم میکند و هم از نظر دینداران وظیفه‌یی دینی است.

پیش‌زمینهٔ فرزندآوری و تربیت فرزند، مسئلهٔ ازدواج است و دامنهٔ بررسی هر یک، لزوماً به دیگری میرسد. در واقع هر مرد و زنی وقتی میخواهد شریکی برای زندگی خود انتخاب کند، قبل از هر چیز به این مسئله فکر میکند که آیا طرف مقابل شایستگی و توانایی تربیت فرزند یا فرزندان مشترکشان را خواهد داشت؟

فلسفه و تربیت کودک

جستاری اجمالی در تاریخ زندگی فیلسوفان شرق و غرب نشان میدهد که بسیاری از آنها نه برای ازدواج اقدام کرده‌اند و نه خود را در موقعیت پدر شدن قرار داده‌اند. تا قبل از چند دههٔ اخیر، مجرد ماندن کاری غیرمعمول بود بهمین دلیل نباید دورهٔ حاضر را ملاک قضاوت قرار داد. این مسئله به تفاوت نگاه فلاسفه برمیگردد؛ آنها اساساً فرزند داشتن یا نداشتن را مسئله‌یی مابعدالطبیعی میدانند. اما در اینجا پرسشی به ذهن خطور میکند که آیا فلسفه‌یی که تجرد را بر تأهل ترجیح داده است، شایستگی این را دارد که دربارهٔ اموری چون تربیت کودک اظهارنظر کند؟ این اشکال بحق به ذهن متبادر میشود که کسانی که تجربهٔ امری را ندارند و حتی با آن مشکل مبنایی دارند، چگونه میتوانند دربارهٔ آن نظر بدهند و راه‌حل ارائه کنند. در اینجا توجه به مزیت قضاوت صحیح بدلیل دور بودن از موضوع کارگشاست، زیرا هر چند درک عملی هر مسئله‌یی، زوایای بیشتری از آن را در ذهن نمایان میسازد اما چه بسا بررسی نظری و تدقیق فلسفی هر موضوعی نیاز به فاصله گرفتن از آن داشته باشد تا مشکلات و معضلات حاشیه‌یی که ناشی از درگیری شخصی فرد در آن مسئله است، مانع تفکر عمیق نگردد. بنابرین فلاسفه که درگیر مشکلات انضمامی فرزندآوری نشده‌اند، با دید صحیحتر و واقعگرایانه‌تری میتوانند دربارهٔ تربیت کودک اظهار نظر کنند.

در اینجا پرسش مهم اینست که اساساً دستاویز بررسی فلسفی تربیت کودک کجاست؟ هر چند مسائل مربوط به کودک از جمله مسائلی است که جنبه‌های گوناگون دارد و همین موضوع باعث شده که بتوان از منظر دانشهای انسانی گوناگون آن را بررسی نمود، اما فلسفه دانشی است که همیشه با مفاهیمی کلی و سترگ دست و پنجه نرم کرده است. در این میان، امری جزئی مانند تربیت کودک چه جایگاهی دارد؟

در پاسخ باید گفت اولاً، تربیت کودک امری واقع و موجود است و فلسفه حق دارد دربارهٔ هر امر موجودی نظر دهد. ثانیاً، به تعداد فیلسوفها و فلسفه‌ها، دیدگاهی دربارهٔ آن وجود دارد. بطور مثال، برای افلاطون تربیت کودکان از این نظر اهمیت داشت که تشکیل جامعه‌یی آرمانی با مردمانی کمال‌یافته و مطیع، ضرورت برنامه‌یی تربیتی برای هر سن و سالی، بویژه کودکان را ایجاب میکند. پس او بدین دلیل به مسئلهٔ تربیت کودک پرداخت و دستورالعملهایی دربارهٔ آن ارائه داد، که کودک جزئی از جامعه است. اما در مقابل، فیلسوفانی مانند روسو و کانت، بدلیل اینکه کودک عضوی از جامعه است، به تربیت او توجه نکرده‌اند. از نظر آنها شکوفایی فردیت و تناسب ذهنی خود شخص دارای اهمیت است. ثالثاً، تربیت زیر مجموعهٔ اخلاق عملی است و پیوند اخلاق و فلسفه از همان آغاز پیدایش تفکر وجود داشته است. یک فیلسوف نمیتواند به اخلاق بی‌توجه باشد و کسی که به اخلاق توجه کند نمیتواند به تربیت بی‌توجه باشد و کسی که به تربیت توجه کند نمیتواند نسبت به تربیت کودک بی‌توجه باشد.

آیا تربیت تنها عامل رفتار فرد است؟

ذهن و روح کودک مانند زمین حاصلخیزی است که آمادهٔ پذیرش و بارور کردن هر نوع بذری که بر آن پاشیده شود را دارد. تربیت کودک همان بذرپاشی عرصهٔ وجودی اوست. البته در اینجا یک نقطهٔ انحرافی وجود دارد زیرا اینگونه مثالها ناشی از این تفکر است که تنها عامل تأثیرگذار بر رفتار هر کس در هر سن و سالی، نوع تربیت

اوست. ما هر رفتار بد و غیراخلاقی‌یی را به بی‌تربیتی فرد نسبت میدهیم در صورتیکه این نوعی مبالغه در اثرگذاری تربیت و آموزش و آسان‌پنداری رفتارهای پیچیدهٔ انسانی است. هیچ‌کس نمیتواند منکر نقش بی‌بدیل آموزش و تربیت صحیح در تشکیل شخصیت فرد و جهتدهی به بینشهای اخلاقی او باشد، اما انسانها شاخه‌های گندم یا محصولات یک کارخانهٔ تولید خودرو نیستند که با دادن برنامه و دستورالعملی یکسان، منتظر محصولاتی مشابه و یکدست باشیم. هر انسانی علاوه بر تربیتی که فرا میگیرد، وراثت و قدرت انتخاب و تجربیاتی مختص به خود دارد. هر کدام از آنها در رفتار انسان نقش دارند. بنابرین تربیت مهمترین عامل رفتاری هست اما تنهاترین آن نه.

شاید زود باشد که به بررسی نتایج مورد انتظار از تربیت بپردازیم ولی توجه به نکتهٔ بالا ما را به اصل مهم پذیرش انعطاف‌پذیری هم در روند تربیت کودک و هم در انتظار از نتایج حاصل از آن میرساند.

انسان، بویژه در دوران کودکی هم پیچیده فکر میکند و هم پیچیده عمل میکند. بنابرین اگر بی‌انعطاف و منجمدانه درصدد جهتدهی یا تربیت او برآییم، با دست خود بن‌بستی در مسیرمان ایجاد کرده‌ایم. هر کدام از ما با اینکه میدانستیم سخنی یا کاری نادرست است، باز هم آن را انجام داده‌ایم. قدرت انتخاب انسان عرصه‌یی وسیع است و برای هر انتخاب انسانی، توجیهات و دلایل بسیاری میتوان کشف و درک کرد. ما به اشتباه تصور میکنیم که کودکان قدرت انتخاب ندارند، درحالیکه دنیای انتخاب کودکان پیچیده‌تر از بزرگسالان است. بنابرین رفتار و گفتار کودک مانند هر انسان دیگری، صرفاً ناشی از نوع تربیت او نیست بلکه در کنار تربیت، باید به عواملی چون صفات ارثی خانوادگی، زمان، مکان، تجربیات و ... توجه داشت. البته تربیت نسبت به عوامل دیگر نقش محوری و سلطه‌آمیز دارد. انسان درخت نیست که فقط عوامل طبیعی و وراثتی در شکلدهی شخصیت او نقش داشته باشند. اساساً ادعای تربیت اینست که میتوان بر عوامل دیگر، اگر نادرست باشند، غلبه پیدا کرد. سلطه‌محوری تربیت بدلیل ارتباط آن با قدرت اختیار انسانهاست. انسانها تربیت میشوند تا با قدرت ارادهٔ خود تصمیم بگیرند و انتخاب کنند. هر انتخاب، یک تجربه است و تجربه فی نفسه ارزش مثبت دارد.

چه کسی مسئول تربیت کودک است؟

پرسش دیگری که هنگام صحبت از تربیت کودک بذهن میرسد اینست که اساساً تربیت کودک وظیفهٔ چه کسی است؟ در این میان، طبیعتاً والدین نقش اصلی را بعهده دارند و پس از آنها، معلمان. البته شیوه‌های امروزی آموزش، معلمان را در جایگاهی قرار داده که با جایگاه قبلی آنها در سنتهای شرقی و حتی تا حدودی غربی همخوانی ندارد. ما امروز دیگر مانند گذشته به قول خواجه نصیر، معلم را «اب» یا «پدر روحانی» نمیدانیم؛ پدری که حقی بیش از پدر مادی و جسمانی برای او قائل بودند. روح جهان دگرگون شده و بتبع آن کارکردهای آموزشی و روابط انسانی نیز تغییر کرده است. فراتر از آن، دیگر والدین نسبت به تربیت فرزندان، توجه چندانی ندارند. این تغییر فضا و رفتار نباید فیلسوف را به عقب براند. فلاسفه همیشه در جهت مخالف فکر کرده‌اند و سخن رانده‌اند و عمل نموده‌اند و در ادامه دیگران آن را پذیرفته‌اند. در اینجا این پرسش مطرح میشود که از لحاظ عقلی و فلسفی مسئول تربیت کودک کیست؟ اگر بخواهیم پاسخی عقلی و فلسفی به این پرسش بدهیم باید از فهرست کردن جزئی اجتناب کرده و از نقطه نظری کلی سخن بگوییم. از این حیث میتوان گفت همهٔ افرادی که بنوعی با کودک در ارتباطند، در تربیت وی مسئول هستند. این در ارتباط بودن، طیفی وسیع را شامل میشود؛ از پدر و مادری که قسمت عمدهٔ روز کودک در کنار آنها سپری میشود تا عابری معمولی که فقط چند لحظه کنار کودکی مینشیند و حتی فیلسوفی که به انتزاعیترین مسائل هستی می‌اندیشد. بنابرین همهٔ ما بقدر توانایی و ارتباطی که با کودک داریم، در برابر تمام کودکان دنیا مسئول هستیم.

دوستی نقل میکرد که در جمعی نشسته بودیم. در میان ما شخصی بود که مانند خیلی از افراد به استفاده از گوشی همراه خود معتاد بود و لحظه‌یی آن را کنار

نمیگذاشت. در این جمع ما کودکی نیز حضور داشت. هرگاه کودک بسمت آن شخص گوشی بدست میرفت، وی بلافاصله گوشی را پنهان میکرد و شروع به صحبت با کودک میکرد. از این کار او تعجب کردم و علت آن را پرسیدم، او در پاسخ گفت اگرچه خودم در فضای مجازی غرق شده‌ام اما وظیفه دارم که نگذارم اشتغال دائم به گوشی در ذهن کودک نقش ببندد. بنظر من این فرد وظیفه و نقش خود را بنحو کامل در تربیت کودک ایفا کرده است.

تربیت فلسفی کودک چیست؟

آیا تربیت فلسفی اساساً معنای محصلی دارد؟ آیا تربیتی غیر از تربیت دینی یا ملی است؟ بطورکلی، تأثیر فلسفه در تربیت چیست؟ اینگونه بنظر میرسد که فلسفه در دو جنبهٔ روش و هدف بر تربیت اثرگذار است. برای فهم و تعیین اهداف تربیت، باید نخست انسان را شناخت. فلاسفه دربارهٔ جنبه‌های انسانیت بسیار سخن گفته‌اند. با پی بردن به راز و رمز وجود انسانی میتوان هدف از تربیت در دورانهای مختلف رشد، از جمله کودکی را تعیین کرد. پرسش بعدی اینست که چه اهدافی میتوان برای تربیت کودک تصور نمود؟ طبعاً میتوان اهدافی فلسفی برای تربیت کودک مطرح کرد که عینیتهایی با اهداف دینی یا غیر دینی داشته باشند.

اولین چیزی که به ذهن خطور میکند اینست که فلاسفه هیچگاه انسان را همشأن دیگر موجودات حیوانی ندانسته‌اند و حتی اگر دیدگاهی الحادی داشته‌اند، باز هم حساب انسان را از سایر اشیاء هستی جدا کرده‌اند. ارسطوی ماوراءگرا معتقد بود انسان از قوهٔ نطقی برخوردار است که حیوانات از آن محروم هستند و هایدگری که هر نوع فلسفه‌یی را ضرورتاً الحادی فرض میکرد، بر این باور بود که انسان تنها موجود هستی است که میتواند از جهان پرسش کند. سارتر که دشمن هر نوع دیانتی بود نیز انسان را تنها موجودی میدانست که وجودش بر ماهیتش تقدم دارد، یعنی میتواند در یک بازتعریف دائمی از خود باشد. پس انسان از وجهی برخوردار است که سایر موجودات آن را ندارند. هر جنبه و لحاظ خاص، پرورش خاصی را میطلبد. اگر انسان جنبه‌یی دارد که مثلاً حیوان آن را ندارد، نباید اهداف تربیت را تنها به نقاط اشتراکی منحصر کرد که بین انسان و حیوان مشترک است. آن امر هر چه که باشد، بقول ارسطو نطق یا به سخن هایدگر پرسشگری از جهان، امری فراتر از جنبه‌های مشترک انسان با جمادات و نباتات و حیوانات است؛ امری غیرمادی و متعالی که از مقولهٔ تفکر و اندیشه است.

بنابرین اهداف تربیت کودک باید چیزی فراتر از رشد مادی و جسمی او باشد. تفهیم این مسئله به کودک که جهان درون و برون او منحصر در مادیات و محسوسات نیست و خداوند ودیعه‌یی در وجود هر انسان قرار داده که از جنس دیگری است و طلب دیگری دارد، میتواند مهمترین پایهٔ تربیت کودک و رشد او باشد. کودکان در سالهایی که کمی از بازیهای کودکانه فاصله گرفته‌اند و هنوز به بلوغ جسمی نرسیده‌اند، زمینه‌یی مساعد برای درک این مطلب دارند.

هدف دیگری که فلسفه برای تربیت کودک تعیین کرده، پرورش همهٔ استعدادهای کودک و پرهیز از تک‌بعدی‌نگری است. انسانهای تک‌بعدی رباتهایی هستند که دیر یا زود در برابر مشکلات پیچیده میشکنند. چند بعدی بودن به چه معناست؟ منظور از بُعد، توانایی اندیشیدن و عمل‌کردنهای مختلف است. زندگی بزرگراهی صاف و مستقیم نیست که بتوان ماشین وجود را در حالت حرکت اتوماتیک قرار داده و بی‌دغدغه و آسوده زیست؛ یقیناً تشبیه زندگی به کوهستان پر پیچ و خم یا دریای متلاطم، مناسبتر است. باید به کودک آموخت که لایه‌های احساسی و فکری به ما داده شده است که بتناسب زمان و مکان، از آنها استفاده کنیم. انسانی که تک بعدی تربیت شده است، نمیتواند از آنها استفاده کند اما کسی که از کودکی آموزش دیده و بمرور زمان دانش خود را به تجربه درآورده است، ناخدای خوبی در گذار از امواج زندگی خواهد بود.

هدف دیگر کمک به کودک برای داشتن شخصیتی متکی بر خود است. درست است که انسان، اجتماعی آفریده شده و بدون ارتباط با دیگران نمیتواند نیازهای

خود را برطرف کند اما آغاز هر ارتباط بیرونی‌یی، در درون خود انسان است. قبل از هر چیزی انسان باید به خود متکی باشد و سپس از نقطهٔ اتکایی که برای خود ترسیم کرده است، بسمت دیگران برود.

تأثیر دیگر فلسفه بر تربیت کودک، مسئلهٔ روش است. البته روش و هدف ارتباطی دو سویه با یکدیگر دارند. یعنی میان آنها تناسب وجود دارد و نمیتوان هر روشی را برای هر هدفی بکار گرفت. از سوی دیگر، هر هدفی نیز مقتضای هر روشی نیست. انتخاب یک روش یا هدف خاص، دایرهٔ انتخاب دیگری را محدود میکند. مثلاً اگر ورزشکاری هدف خود را خوب دویدن قرار داده، باید تمرینهایی که عضلات پایش را قوی میکند، انجام دهد اما ورزشکاری که هدفش پرتاب دیسک است، بدنبال تمرینهایی میرود که دستانش قدرتمند شوند. اهداف و روشهای فلسفی کودک نیز ارتباط فکری مستمری باهم دارند و هنگام سخن گفتن از هر کدام، باید نیم نگاهی نیز به دیگری داشت.

اصلیترین آموزه‌یی که تفکر فلسفی دربارهٔ تربیت کودک به ما می‌آموزد، پرهیز از هرگونه اجبار است. رفتارهای مبتنی بر اجبار، رفتارهای انسانی نیستند و قابل تبیین و توصیف اخلاقی و تربیتی نخواهند بود. وقتی رفتار اجباری را بی‌ارزش میدانیم، اولاً، در حوزهٔ تربیت و اخلاق است و ثانیاً، جنبهٔ فردی مسئله مدنظر است. یک رفتار اجباری میتواند از لحاظ تربیتی بی‌ارزش باشد اما از لحاظ فقهی یا حقوقی یا سیاسی مطلوب باشد. نکتهٔ مهم اینست که در تربیت کودک نباید از روش اجبار استفاده کرد. اهدافی که برای تربیت کودک بیان شد، اهدافی نیستند که با روشهای اجبار و زور به ثمر بنشینند. روح و روان کودک آماده و حتی مشتاق دریافت راهنمایی در زمینهٔ فکر و عمل است، پس این نهایت بی‌هنری است که برای تفهیم مطلبی یا القاء رفتاری به کودک از زبان اجبار استفاده شود.

همچنین نباید در کاربرد یک روش، استبداد رأی داشت. در این دوره بویژه در روشهایی که کودک در آنها دخالت و مشارکت مستقیم دارد، نوعی انحصارگرایی دیده میشود. بطور قطع، وقتی خود کودک در فرایندی آموزشی و تربیتی حضور داشته باشد، عمق یادگیری او بیشتر خواهد بود اما این بدان معنا نیست که بعضی اوقات کودک منفعل باشد و مسئول تربیت، فعال. مهمترین نوع آموزش، پند دادن و تذکر دادن است. تذکر دادن فقط بمعنای دستور دادن نیست؛ مقوله‌هایی مانند داستانگویی یا ذکر خاطره‌یی شخصی نیز مشمول تذکر دادن هستند.

نکتهٔ دیگر در مورد تأثیرگذاری بر تربیت کودک، اهمیت قائل شدن برای اوست. کودکان در این مسئله شامه‌یی قوی دارند و خیلی زود میفهمند که آیا طرف مقابل برایشان اهمیت قائل است یا خیر.

از تربیت کودک چه انتظاراتی باید داشت؟

بعقیدهٔ یکی از فیلسوفان، تمام فلسفه یعنی روش، نه رسیدن به پاسخی خاص یا بررسی مسئله‌یی معین. دربارهٔ تربیت نیز میتوان گفت تلاش برای دستیابی به هدفی معین و جزئی، نقض هدف تربیت است. هر پدر و مادری آرزو دارند کودکشان را بگونه‌یی تربیت کنند که در کار و زندگی خود موفق باشد اما اگر بخواهند این موفقیت را در رشته و جایگاه خاصی تعیین کنند، این معنا را میرسانند که تربیت کودک نزد آنها مانند ساختن وسیله‌یی مکانیکی است. در تربیت کودک باید مسیری درست مشخص گردد اما اینکه سرانجام این مسیر به کجا ختم میشود، مسئله‌یی است که نه باید تعیین شود و نه در اختیار و ارادهٔ کسی است. گاهی والدین برای رسیدن به نتایجی خاص برای فرزندان خود برنامه‌ریزی میکنند تا بدینوسیله شکستها و ناکامیهای دوران کودکی خود را جبران نمایند.

این پیش‌فرض غلط که میتوان مانع شکست شد، آنها را دچار این اشتباه میکند که گمان نمایند میتوانند کودکی تربیت کنند که از شکست دور باشد، غافل از اینکه شکست جزء جدایی‌ناپذیر زندگی است و قطعاً برای کودک بهتر خواهد بود که در ضمن مراقبت و تربیت، شکستهای کوچک را تجربه کند تا در هنگام بزرگسالی تجربه‌یی برای رویارویی با شکستی بزرگ و نابودگر را داشته باشد.

ارتباط انسان با محیط پیرامون خویش است که روند تکامل او را شکل میدهد. در همین راستا، تربیت باید

ارتباطی واقعی میان کودک و جهان خارج ایجاد کند. جای تعجب است که در نحوهٔ تربیت کودکان توسط برخی از پدر و مادرها یا دیگر مراجع تربیتی، آشنا کردن کودک با واقعیتهای جهان نادیده گرفته میشود. بعنوان مثال، در گذشته‌یی نه چندان دور قلکی به کودکان داده میشد و از آنها خواسته میشد پولهای خود را در آن بریزند و پس‌انداز کنند و با پر شدن قلک هرچیزی که نیاز داشتند برای خود بخرند. همین کار ساده فوایدی بسیار در رشد کودک داشت. اولاً، او قناعت و آینده‌نگری را می‌آموخت. افزون بر آن، میفهمید که برای رسیدن به خواسته‌یی بزرگ باید صبر کند، بعبارتی از لذت و خواسته زودگذر بگذرد تا در آینده چیز باارزشتری بدست بیاورد. این موضوع (آموزش قناعت و پس‌انداز کردن به کودک) در روش تربیتی امروز کمتر دیده میشود. هر چند باید برای کودک، محیطی آرام و امن فراهم کرد اما این بمعنای ایزوله کردن و دور کردن او از واقعیتها نیست.

نکات مهم در تربیت کودک چیست؟

در اینجا لازم است به اموری بپردازیم که بکارگیری آنها میتواند به نتایج بهتری در تربیت کودک منجر شود. همانطور که بیان شد، انسان درخت نیست که اختیاری در پذیرش تربیت خود نداشته باشد. ما باید به تربیت کودکان اهتمام بورزیم اما اینکه خود آنها چه انتخابی کنند، از اختیار ما خارج است. آیا میتوان اصول و قواعدی را ارائه کرد که بر اساس آنها احتمال و ضریب اثرگذاری روند تربیتی در کودکان افزایش یابد؟ بنظر این امکان وجود دارد و در اینجا قصد داریم در این زمینه چند مورد را بررسی کنیم. البته ممکن است اشکال شود که مسائل مطرح شده ارتباط چندانی با تربیت فلسفی کودکان نداشته باشند. پاسخ ما به این اشکال آنست که فکر فلسفی در کلیات و انتزاعیات محصور نیست. هر چند وظیفهٔ اولی و ذاتی هر فیلسوفی پرداختن به امور کلی است اما ذهن غنی شده با تفکر فلسفی، در کنار تجربه‌یی که اندوخته است، توانایی بهتری برای درک مسائل جزئی خواهد داشت.

اولین عامل مؤثر در موفقیت تربیت، اعتقاد و عمل مربی به نتیجهٔ تربیت است. این سخن معصوم (ع) که «تربیت شده همان چیزی میشود که در قلب تربیت‌کننده است»، شایسته توجه بسیار است. ما در تربیت با تمام ابعاد وجودی یک انسان در ارتباطیم و بدون شک، انسان محدود به جسم نیست. اینکه یک مربی بد بتواند انسانی خوب تربیت کند سرابی بیش نیست؛ ممکن است یک مهندس نابلد بتواند ساختمان خوب بسازد اما انسان بد، انسان خوب پرورش نمیدهد.

عامل دیگر، توجه به شرایط زمانی و مکانی و بهره‌گیری از آنهاست. پیش از این به اهمیت انعطاف‌پذیری تربیت اشاره کردیم و گفتیم جمود فکری و چارچوب از پیش ساخته شده، پاسخگوی مواجهه با وجود پیچیدهٔ انسانی نیست. بنابرین بعید نخواهد بود که امری که امروز در تربیت ضروری است، فردا ممنوع باشد و بالعکس. اهداف تغییر نمیکنند اما راهها تغییرپذیرند و چه بسا لازم باشد راهی جدید انتخاب شود.

مسئلهٔ دیگر به روز شدن خود تربیت‌کننده است، چون تربیت روندی نیست که ثابت بماند؛ انسان تا زنده است میتواند تغییر کند و تربیت شود. هر پدر و مادری باید ابعاد روحی و ذهنی و معنوی خود را تقویت کند و از نظر شیوه‌های برخورد با کودک به روز باشد. این امری پسندیده است اما سخن ما فراتر از اینهاست. ممکن است والدین انباشتی از اطلاعات تربیتی باشند اما وجود این اطلاعات تضمین‌کنندهٔ موفقیت آنها در تربیت کودکشان نیست. گسترش سعهٔ وجودی انسان و پرورش روحی او مسئله‌یی بنیادین در امر تربیت است.

ضد تربیتها

همانگونه که باغبان برای رشد نهال، در کنار آب دادن به آن، برای از بین بردن آفت، از سم نیز استفاده میکند، در تربیت کودک نیز باید به هر دو جنبهٔ ایجابی و سلبی توجه داشت. مهمترین عاملی که میتواند بر روند تربیت کودک اثر سوء بگذارد و تمام رشته‌های پدر و مادر را پنبه کند، اجتماع است. کودک تا زمانی که در محیط محدود

خانوادهٔ خود است، کمتر در معرض آسیب تربیتی قرار میگیرد.

قطعاً این مسئله به ذهن خطور میکند که بسیاری از خانوادهها خودشان سرآغاز تباهی کودک هستند. اما صحبت ما دربارهٔ خانوادهٔ سالم و معمولی است که بر مبنای محبت دو طرفهٔ پدر و مادر و کودکان بنا شده است و بنظر میرسد هنوز این نوع از خانوادهها در اکثریت مطلق قرار دارند. تجربه نشان میدهد فرزندی که در محیط خانواده و تحت تربیت پدر و مادر خود است، کودکی سالم و سر براه و بیدردسر است اما همینکه پا به عرصهٔ اجتماع میگذارد و با همسن و سالان خود ارتباط برقرار میکند، در روند تربیتی وی خلل پیش میآید و منجر به تنش او با خانواده میشود. با این شرایط چه باید کرد؟ آیا باید تسلیم اجتماع شد و این مسئله را بعنوان حقیقتی قطعی پذیرفت؟

والدین کودکان خود را با شیرهٔ مادی و روحی خود پرورش میدهند، بنابرین نباید براحتی در مقابل حوادث اجتماع تسلیم شوند. اگر قرار بر این باشد که اجتماع، کودک ما را تحت کنترل خود بگیرد و تمام تربیت او را عهدهدار شود، چرا والدین باید برای تربیت کودک خود زحمت بکشند؟ اگر قرار بر تسلیم شدن و کوتاه آمدن است، بهتر است که از همان ابتدا تربیت کودک را به دیگران بسپاریم. اما از سوی دیگر، نمیتوان به جنگ اجتماع رفت. انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است. حتی اگر وجه اجتماعی بودن انسان را ذاتی و جبلّی ندانیم، باز هم او در تأمین نیازها و ادامهٔ زندگی، ضرورتاً نیازمند اجتماع است. «من» در ارتباط با دیگران است که من میشود، یعنی حد مییابد و خود را تعریف میکند. پس در این میان، باید شرایطی ایجاد کرد که از یکسو فرد و خانواده در برابر دیگران و اجتماع از پیش شکست خورده نباشند و از سوی دیگر، با آنها تعامل و ارتباط داشته باشند که موانع سلبی تربیتی نداشته باشد.

برای ترسیم این وضعیت میتوان از یک اصطلاح رایج در فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم وام گرفت؛ اصالت. منظور ما از اصالت اعتماد بنفس و ارادهٔ راسخ است. والدین باید کودک خود را بگونهیی تربیت کنند که روح اصالت بر جان و ذهن او سیطره داشته باشد. در همین جاست که نقش اساسی خانواده در تربیت کودک مشخص میشود. برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر میکنیم. فرض کنید میخواهید درخت گردویی بکارید. باغبان خوبی هستید و یقین دارید روزی این درخت، درخت تنومند و پرثمری خواهد شد. چند وقتی از کاشتن درخت نمیگذرد که میبینید تنهٔ نحیف درخت بسمتی خم شده است و هر لحظه ممکن است بشکند. برای محافظت از درخت پایه چوبی کنار آن در زمین فرو میکنید. این چوب هر چند در ابتدا تکیهگاه اصلی رشد درخت میشود اما با تنومند شدن آن دیگر نیازی به آن نخواهد بود. مراقبت خانواده از فرزند در برابر اجتماع نیز باید اینگونه باشد. تا مدتی خانواده باید پناهگاه اصلی کودکان و محلی برای تربیت جسمی و روحی آنها باشد. به این ترتیب زمانی که کودک مجبور به مواجههٔ مستقیم با دیگران و جامعه میشود، دیگر آسیبپذیر نیست، زیرا اصول و شخصیت و حد و مرزهای خودش را دارد.

با این توضیح عملاً خطای کسانی که فرزندان خود را خیلی زود به محیطهایی اجتماعی مانند مهد کوک میفرستند، نمایان میشود. فرستادن کودکی که هنوز اصالتی ندارد و شخصیتش شکل نگرفته در میان افراد جامعه، سپردن تربیت او به دیگران است.

جمعبندی و نتیجهگیری

مسائل مربوط به تربیت مسائلی پیچیده هستند، چرا که اساساً انسان موجودی پیچیده است و وقتی سخن از کودک بمیان آید، این پیچیدگی شدت مییابد. نکاتی که به آنها اشاره شد میتواند چراغ راهی برای عبور از این مسیر سخت باشد. بخش مهمی از کار مربوط به کسی است که تصمیم میگیرد صاحب فرزند شود. فرزندی را به دنیا آوردن و رها کردن او کار مشکلی نیست. توجه صرف به نیازهای مادی کودک نیز کاری ناتمام است. خواجه نصیرالدین طوسی میگوید: هر چند ازدواج، سنتی ممدوح و مبارک است اما برای کسی که قادر به تدبیر خانواده نیست، امری مذموم است که باید از آن اجتناب کرد. بر همین اساس، میتوان حکم کرد که فرزندآوری نیز بسیار

نیکو و پسندیده است اما والدینی که نمیتوانند برای تربیت کودک وقت بگذرانند بهتر است که از بچه‌دار شدن صرفنظر کنند. تربیت بد یک فرزند، خیانت به او و دیگر انسانهاست.

آخرین سؤالی که شایستهٔ تأمل است اینست که با توجه به تمام این توضیحات، آیا تربیت فلسفی کودک، کاری نشدنی است؟ آیا به زحمتی که برای آن کشیده میشود، می‌ارزد؟ تربیت فرزند خوب و صالح چه دردی از ما و دیگران درمان میکند؟ در پاسخ به پرسش دوم باید گفت، تربیت بزرگترین کاری است که از دست انسان بر می‌آید. رشد جسمانی، رشدی طبیعی است اما این رشد روحی و ذهنی است که نمایانگر بعد معجزه‌آسای وجود انسان است. ما در زمان تربیت کردن بیشتر خدایی میشویم.

دربارهٔ سخت بودن امر تربیت نیز میتوان گفت، تربیت امری سهل ممتنع است. لازمهٔ تربیت کردن، رعایت اصولی خاص و توجه بیشتر به خود و دیگران است. هر چند ممکن است کاری مشقّت‌زا باشد اما همین کار سخت است که انسان را در جایگاه اصیلی که شایستهٔ اوست قرار میدهد.

منابع

افلاطون (۱۳۸۰) دورهٔ آثار، ترجمهٔ محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.

کانت، امانوئل (۱۳۷۲) تعلیم و تربیت، ترجمهٔ غلامحسین شکوهی، تهران: دانشگاه تهران.

مایر، فردریک (۱۳۵۰) تاریخ فلسفهٔ تربیتی، قسمت اول، ترجمهٔ علی‌اصغر فیاض، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۶) تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: صدرا.